

ذکر چند نکته ضروری در مورد معذرت دوستم

امروز صبح، بعد از گردش روزانه خواستم، بعد از سه یا چهار روز، سری به یک عده سایت های افغانی بزنم و ضمن خواندن سه - چهار مقاله خود را کمی از اوضاع و احوال کشور و جهان با خبر بسازم.

در جریان گشت و گذار از یک سایت به سایت دیگری، چشمم به عنوان "متن کامل اعلامیه جنرال دوستم" در سایت "هشت صبح" افتاد. در رابطه با معذرت خواهی دوستم از مردم، قبلاً چیزهای شنیده بودم. اما، چون شنیدن از دیگران، مانند شنیدن از زبان خود یک شخص نیست، عنوان را "کلیک" کردم تا اصل اعلامیه را بخوانم. متن و اعتذار از چند نگاه قابل نقد است:

1- اولین مطلبی که در رابطه با پوزش خواهی باید گفته شود این است که پوزش طلبی عملی است که از نظر مقتضیات ترتیبی و تسلسلی از یک طرف تابع به اعمالی است که قبل از پوزش خواهی بوقوع پیوسته باشد و از طرف دیگر علتی است که یک سری اقدامات دیگری را به دنبال دارد. این اعمال عبارت اند از:

قبل از پوزش طلبی:

- وقوع عمل خلاف/ ضد اخلاق یا خلاف عرف و قانون
 - دیدن و پذیرفتن عمل به عنوان خطا یا گناه توسط انسان یا انسان های خطاکار یا مسئول
 - تحریک شدن عاطفه در اثر وجود فشار های وجدانی - روانی - اخلاقی
- بعد از پوزش:

- گوشه گیری، یعنی دوری جستن از مردم و پرداختن به استغفار و توبه از گناهایی که نموده است
- تبدیل شدن به آدم مفید در جامعه از راه کمک های خیرخواهانه و بشری، مانند کمک به فقرا، ساختن پل ها، امتداد دادن جوی ها، ساختن مساکین خانه ها، حفر چاه ها، ساختن بیمارستان ها و ...
- اعلام آمادگی همه جانبه و داوطلبانه برای رسیدگی شکایات مردم در مورد وی از طریق مراجع قانونی و قبول حکم ادارات مسئول و معتبر قضائی.
- و در برخی موارد دست به خودکشی زدن.

مراتب چهارگانه از پائین به بالا که شامل پوزش خواهی هم میشود، همه بعد از آن بوجود می آید که تلاطم شدید روحی - روانی - اخلاقی انسان گنهکار را تحت فشارهای قوی قرار میدهد و زندگی انسان گنهکار را آنقدر دشوار و ناراحت کننده میسازد که راهی جز پیش گرفتن آن که انسان گنهکار از مردم عذر بخواهد و به جبران گناهان خود با پیش گرفتن یکی یا همه راه هایی که در بالا به آن اشاره شد بپردازد، برایش باقی نماند.

خطا های کوچک - وقتی در پیاده روی شانه کسی به شانه دیگری میخورد - با یک پوزش یا گفتن "معذرت میخواهم" همواره با گفتن "فرق نمیکند"، "اختیار دارید" و "خواهش میکنم" و ... نادیده گرفته میشود. اما خطاهای بزرگ اینطور نیستند.

دوستم طی این همه سال مرتکب خطاها، بهتر بگویم، گناهان سنگینی شده است که با ابراز یک پوزش نمیتوان از آن ها گذشت. هزارها انسان، مستقیم یا غیر مستقیم بدست خود دوستم یا بدست افراد زیر امر وی به قتل رسیده اند. اندازه صدماتی که به مال و دارائی و هستی مردم رسیده است، سرگیج کننده هستند. بناءً، اگر برای لحظه ای بپذیریم که پوزش خواهی دوستم صادقانه است، که من فکر نمی کنم چنین باشد، اولین کاری که از وی انتظار می رود، بعد از پوزش، این است که شاخه نظامی حزب جنبش

ملی اسلامی افغانستان را منحل میکند و ضمناً خود و سائر سران سیاسی و نظامی فرقه 53 پیاده وقت را که همراه با وی مرتکب جنایات شده اند برای رسیدگی به اتهاماتی که علیه ایشان وارد است به مقامات قضائی کشور معرفی مینماید - بدون اعمال فشاری بر فرد، اداره یا مقامی برای کسب حمایت و صدور حکم جانبدارانه از وی و شرکایش؛ و به نفع آن ها.

نگارنده این سطور به هیچ صورت نمیتواند باور کند که پوزش دوستم صادقانه باشد؛ زیرا این پوزش طلبی با موجودیت شاخه نظامی جنبش هیچ مطابقتی ندارد؟ هزارها نفر از افراد دوستم هنوز هم مسلح هستند. دوستم، مطمئناً هنوز هم ده ها ذخیره پنهان سلاح در مناطق زیر سلطه خود دارد. هیچ منطقی قبول نمیکند که دوستم در وضعیتی که فعلاً در کشور ما وجود دارد، همه سلاح های خود را تحویل داده باشد. و اگر جنگی در کشور میان فرقه های گوناگون باز هم رخ بدهد، او بنام اینکه او ملتفت بیهودگی جنگ و کشت و کشتار شده است خود را از جنگ و کشت و کشتار کنار بکشد و یا جانبی کسی را نگیرد.

عسکری که بحکم عاطفه، احساس و وجدان در میدان جنگ به بیهودگی جنگ و بیهودگی کشتن انسان های دیگر پی میبرد و از جنگ بیزار و متنفر میشود، دو کار میکند: یکی سلاح را بزمین میاندازد و از جبهه و جنگ فرار میکند و دیگری لوله تفنگ را به زیر زرخش میگذارد و ماشه را میکشد!

چنین انسانی هیچگاه به جنگ و کشتن کسی ادامه نمیدهد. اولین کاری که میکند این است که تفنگ را بر زمین میگذارد و کار دومش این خواهد بود که از جنگ و کشتار و ویرانی و خشونت انسان علیه انسان نمیخواهد چیزی بشنود. از این دو کار که گذشت نمیخواهد همراه و همکاسه کسانی شود که از جنگ و ویرانی و تباهی و کشتن انسان لذت میبرند؛ آنگونه که دوستم با اشخاصی که دستان شان تا شانۀ در خون مردم بیگناه غرق هستند هنوز هم در زیر یک سقف و دور یک میز می نشیند، در یک کاسه با آن ها نان میخورد، آن ها را در آغوش می گیرد، به روی هر یک با صفاً و خوشروئی لبخند میزند، روی آن ها را میبوسد و در غارت بیت المال به به آن ها یاری میرساند و... و به حضور در سیاست و مدیریت در دایره های کلانتری می اندیشد؟!!

ندامت و معذرت دوستم از ته قلب و از روی صداقت نیست. این کار یک نیرنگ و بازی سیاسی است که میتوان آن را با اطمینان خاطر و بدون اشنباه "عذری" خواند "بدتر و برتر از گناه!" عذری که به احتمال زیاد در اثر خواهش اشرف غنی احمدزی به زبان دوستم جاری شده است؛ نه از قلب فشرده شده دوستم از ندامت از کشتار هزارها انسان بی گناه و بیزار از جنگ!!

2- تاریخ جنایات دوستم خیلی ها فراتر از "دو دهه" اخیر را احتوا میکند که او بدان اشاره نموده است. به فرازی از گفته او در این مورد توجه کنید: "در خلال این دو دهه گذشته متأسفانه حوادث ناخوشایند در کشور اتفاق افتاده است که در جریان آن مردمان ما از (هر) گروه و قومی که بوده اند متأثر شده و قربانی گردیده اند."

دو دهه ای که جنرال دوستم از آن یاد میکند، با آمدن به اصطلاح مجاهدین و شکست نجیب شروع میشود. دوستم، طوریکه همه میدانند، به عنوان یک ملیشه و بعداً به عنوان قوماندن فرقه 53 پیاده ارتش حکومت دموکراتیک خلق، اما، سال ها قبل از شکست نجیب و آمدن مجددی و ربانی بر سر قدرت، یکی از افراد مطرح نظامی در عرصه جنگ در افغانستان بوده است.

دوران زندگی سیاسی - نظامی - ضددینی - دینی سی و سه سال گذشته دوستم را میتوان به دو دوره تقسیم نمود. یکی با تفکرات غیر، یا ضداسلامی - ضدسرمایه داری وی در دورانی که در خدمت حزب و دولت دموکراتیک خلق قرار داشت و برای تأمین و حفظ منافع و حاکمیت آن حزب و پیشبرد مقاصد شوروی وقت سلاح برداشته بود و بی دریغ هموطنان مخالف حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را از بین میبرد، و دیگری آنگاه که بر اساس اختلافات قومی - نژادی - سمتی و عناد ناشی از حس جاه طلبی از نجیب روی بر میگرداند و از روی اجبار در آغوش مسعود و در آغوش اسلام و مسلمین (!) قرار میگیرد و فرقه 53 پیاده را که نه با اسلام سروکاری داشت و نه با ملیگرانی به "حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان" مبدل میکند.

نا گفته پیداست که دوستم در هر دو دوره مرتکب جنایات بیشماری شده است. این که او از جنگ ها و کشتار های پیشتر از دو دهه اخیر هیچ حرفی بزبان نمیآورد و میکوشد آنرا مکتوم نگه دارد، باید دلیلی داشته باشد! اما، این دلیل چیست؟ به نظر من دو دلیل میتواند، علت این سکوت باشد:

یکی، احتمالاً جنگ های پیش از دو دهه، یعنی جنگ های دوران حکومت دموکراتیک خلق را بر حق میخواند و کشته شدگان آن جنگ ها را مستحق کشته شدن و به این دلیل از بربریت های جنگ های آن دوره نادم نیست؛ و دیگری، سنگینی جرائم و گناه ارتباط خویش با حزب و دولت دموکراتیک خلق را احساس کرده و از یادآوری آن جرائم - که غیرقابل بخشش اند، شرم دارد.

درهرحالتی، انسان صادق، اگر قرار شد به پیروی از حکم وجدان و عاطفه و احساس به امری اعتراف کند، یا اگر قرار باشد از کاری ناپایی که کرده است معذرت بخواهد، بدون کم و کاستی از/به همه آنچه گفته و کرده، معذرت میخواهد و اعتراف میکند. نه این که نیمی از کارهایش را بیان کند و برای آن معذرت بخواهد و نیم دیگری آن را رندانه مسکوت بگذارد. چنین امری سبب آن میگردد که انسان ها در صداقت چنین اشخاص و درستی گفتار شان کمتر معتقد شوند.

3- اعتراف به گناه و خواستن معذرت، تا جائی که دیده شده است، سبب تخفیف در مجازات میشود، نه سبب برائت از جرم، بخصوص وقتی که جرم مکرر در مکرر، سنگین، تکان دهنده، به پیمانۀ وسیع و عمداً صورت گرفته باشد. تخفیف در مجازات دوستم به چند دلیل نباید ممکن باشد:

یکی از این دلایل تکرار و تعدد جنایات وی است. دوم عامل تعدد. و سوم طول زمانی که جرائم یا جنایات در آن صورت گرفته است. جرائم منفرد و ناخواسته، غالباً در وضعیتی رخ میدهند که متهم در یک لحظه و آنجا آنچنان عصبی و ناآرام میشود که بدون اراده و خواست، و بدون این که بتواند بر خود کنترل داشته باشد، مرتکب جرمی میشود. یا آنچنان مست است که نمیتواند به عمل و پی آمد های عملی که قصد انجام آنرا در عالم مستی دارد، فکر کند. یا جرم سهواً، بدون این که متهم/ مجرم قصد جرمی را داشته باشد، بوقوع میپیوندد. و یا این که متهم کاملاً از عقل بیگانه است.

تکرار و تعدد جرم گواه بر آنست که متهم یا مجرم عمداً، در کمال خونسردی و آگاهانه، برای دست یافتن به هدفی یا رسیدن به مقصدی مرتکب جرم شده است؛ نه دیوانه بوده است، نه مست، نه از لحاظ روانی در شرایط غیرعادی قرار داشته و نه ...

جنرال دوستم در محکمه اکثریت قریب به اتفاق مردم ما مرتکب جنایات متعدد و مکرر و عمدی، در یک فاصله زمانی سی و چند ساله - که یکی از فاکتور های اساسی برای تثبیت شقاوت و خوی جنایت کارانه وی میباشد - شده است؛ آنهم درحالی که نه مست بود و نه دیوانه؛ بلکه مصمم و هدفمند و با پیروی از آنچه مغز بیمار وی بوی امر میکرد، برای سرکوب مردمی که با یک صدا و بر حق فریاد میزدند و فریاد میزنند که "ما نه شما را میخواهیم و نه اندیشه و حاکمیت تان را!!!" تنگ برداشته بود و میجنگید و میکشت و با دهن کف کرده میخندید و هر چه آبادی بود ویران میکرد، مانند اوتیلا و چنگیز و تیمور و هلاکو!

4- من با خیلی از دوستان در این مورد صحبت های داشته ام. بیشتر از نود و نه صد آن ها به این باور هستند که سرشت جنرال دوستم اصلاً تغییری نکرده است. این ها میگویند حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان یک حزب سیاسی - نظامی است. برخورد مسلحانه کمابیش یک سال قبل این جنبش در شبرغان، حمله به خانه اکبربای و... همه حکایت از این دارند که چنین انسانی نمیتواند خوی و عادت جنون آمیزش را تغییر بدهد.

مگر همین دوستم یکی دو سال قبل اعلام نکرد که اگر مرا اجازه بدهید، نام طالب را از صفحه گیتی محو خواهم کرد؟ چنین مشیت به سینه کوبیدن ها و عریده کشیدن ها و چنین جنگ طلبی ها فکر نکنم که نشانه ای از سرخوردگی و نفرت از جنگ و بیدار شدن وجدان باشد!

از جانبی فکر نمیکنم که جنرال دوستم آنقدر ساده لوح باشد که نداند که طالب هیچگاه جنایاتی را که به امر وی در دشت لیلی و قلعه جنگی رخ داده است و صد ها اسیری را که در گوانتانامو سال ها بسر برده

اند و در میان آن ها به یقین ده ها انسان بیگناه وجود دارند و همه را دوستم اسیر گرفته و به امریکائیان تحویل داده است، فراموش نموده باشد!

روح هیچ یک از گروپ های مسلح موجود، از طالب تا حکمتیار و از حکمتیار تا سیاف و دوستم و دیگران به آن اندازه تطهیر و تلطیف نشده است که از جنگ و قتل انسان بیزار شوند و به صلح و سلم روی بیاورند و به راستی و با تمام وجود از گناهای که مرتکب شده اند پشیمان شوند و از مردم پوزش بطلبند! چنین چیزی غیر قابل تصور است!!

من هیچگاه آرزو ندارم که آنروزها بر گردند که مردم به داوری پیش گوئی های من بپردازند. اما، چون هیچ چیزی غیر ممکن نیست، اگر روزی چنین کاری خدای ناخواسته اتفاق افتاد، شما دوستم را خواهید دید که همانطوری که قبلاً بارها به مناسبت ها و به بهانه های مختلف بجان مردم افتاد، چگونه باز هم بجان مردم خواهد افتید و همه این سخنانی را که امروز میزند فراموش خواهد کرد!!

5- سخن اسمعیل خان هم به کلی بیجا و بیمورد و نادرست است که میگوید: "جنگ های شان علیه "باطل" بوده است و کسانی که در جبهه حق جنگیده اند، نیاز به عذرخواهی ندارند."

چرا؟ چون برای تثبیت حق و باطل بودن یک عمل یا دعوا، در یک کشوری که دارای نظم و قانون است، با مردم پیرو قانون و عدل و عدالت و انصاف، اداراتی موجود هستند که منحصراً وظیفه باید به بررسی هر شکایت و هر عملی بپردازند.

رواج چنین فرهنگی که هر شخص کار قضا و قضاوت را بدست بگیرد و در کار یا گفتاری خود را ذیحق بداند و دیگری را باطل، سبب پیدایش هرج و مرج و تداوم زورسالاری و حق کشی و قانون گریزی در یک کشور میگردد. یا ترویج این فرهنگ که گناهان خود را با گناهان دیگر گناهکاران بسنجند و بعداً بگویند که اگر ما اینکار کرده ایم، فلان کس هم آن کار را کرده است و در نتیجه هم خود و هم دیگران را برائت بدهند!

لیسینگ، یکی از فیلسوفان آلمانی در نوشته کوتاهی "درباره حقیقت" که در کتاب "روشن نگری چیست" همراه با یک تعداد مقاله هائی از چند فیلسوف دیگر نشر شده است، مینویسد: "تملک و دارائی، سکون می آورد و کاهلی و غرور. خداوندگار عالم اگر بر سوی راست خود همه حقیقت ها را می نهاد و بر سوی چپ خود انگیزش جاودانه حقیقت جوئی را، و بر من نیز مقدر می داشت که همیشه بر خطا بروم، و آنگاه به من می فرمود: برگزین! سر بر سوی چپ او فرود می آریم و می گفتیم: بارالها! انگیزش جستجوی حقیقت را به بنده خود ببخشای، زیرا حقیقت ناب تنها در اختیار وجود کبریائی توست و پس."

من تعجب میکنم، و نمی دانم که چقدر تفاوت باید میان لیسینگ ها و کسانی مانند اسمعیل خان وجود داشته باشد؟! هر دو انسان اند، یا ظاهراً انسان اند، یکی با آن فروتنی فوق انسانی و یکی با این غروری که محتملاً شائسته هیچ انسانی نیست!

از اسمعیل خان باید پرسیده شود که به نظر شما دوستم در کدام زمان و در کدام جبهه برحق بوده است؟ دوستم طی سی سال گذشته در جبهات مختلف و بنام های گوناگون و بهانه های متعدد جنگیده و هر بار موجبات قتل انسان هائی را که دارای زمینه فکری - سیاسی - قومی - زبانی دیگری بوده اند فراهم کرده است.

در کدام زمان این انسان بر حق بوده است؟ زمانی که در خدمت کارمل و نجیب قرار داشته بود؟؟ یا زمانی که بعد از پایان جنگ ها با حکومت دموکراتیک خلق و استقرار حکومت اسلامی در افغانستان در خدمت ربانی و مسعود قرار گرفت؟؟ یا زمانی که همراه با حکمتیار و مجددی در جنگ های کابل علیه ربانی و مسعود جنگید و همراه با دیگران موجب قتل هزاران انسان بی گناه در این شهر شد و تمام کابل را با خاک یکسان ساخت؟؟ یا زمانی که باز هم همراه با ربانی و مسعود و خلیلی و ... و در رکاب امریکائی ها علیه حکمتیار/طالب سلاح برداشت و دست به کشتارهای ددمنشان و دور از عقل زد؟؟

آنگاه که برای برآورده ساختن منافع شوروی لجوجانه مخالفان دست نشانندگان این کشور را میکشت، و یا آنگاه که برای پیش برد مقاصد امریکائی ها عنادآمیز به کشتار مخالفان امریکا میپرداخت؟ در کدام یک از این دوره ها او ذیحق بوده است؟

همینگونه است تاریخ پرفراز و فرود دیگر احزاب اسلامی، بشمول جمعیت اسلامی افغانستان، که اسمعیل خان هم یکی از اعضای آن بود و است؛ از آغاز تا امروز!

آیا امکان دارد که او، همینطور اسمعیل خان و دیگران، طی این همه سال و این همه تغییر اندیشه و اعتقاد و موضع و جبهه، کم از کم یک بار هم که شده، در جبهه باطل قرار نگرفته باشند، و مرتکب عملی که قابل پرسش و پاسخ باشد، نشده باشند؟!

از سال 1357 تا امروز در کشور ما جنگ است و مردم کشته میشوند و شهر ها و دهات با خاک و خون یکسان شده اند و زندگی، اقتصاد و آرامش مردم مختل شده است. عامل همه این مصیبت ها همین افرادی هستند که امروز بر اریکه قدرت تکیه زده اند یا به شکلی امور کشور را بدست دارند و هر یک، باهمه رسوائی ها، خود را بر حق و دیگری را باطل میخواند.

این دعوا، اگر به همین شکل ادامه پیدا کند، هیچگاهی به پایان نمیرسد. برای تثبیت حق و باطل (ناحق) مراجع قضائی وجود دارند که طبق موازین قانون به چنین دعوای رسیدگی میکنند و شهروندان تابع قانون نیز به هر دو - قانون و مراجع قانونی - احترام میگذارند. البته قوانینی که واضعین آن ها خود متهمین به جرائم نباشند - اشاره به فیصله ای است که متهمین جنگ ها و قاتلین کشته شدگان سه دهه اخیر در باب خود از طریق پارلمان صادر نمودند. یکی از راه ها این است. راه دیگر ایستادن مردم در برابر این ها با این صدا که حق گفتن، پرسیدن، داوری و انتخاب با ماست، نه با شما!!

6 - به عنوان واپسین سخن، خواهش من از تمام مردم افغانستان این است که در روز انتخابات متوجه باشند که رأی شان را در صندوق جنایت پیشه گانی مانند دوستم و سیاف و اسمعیل خان و عبدالله عبدالله و گل آغا شیرزوی و قیوم کرزی و قطب الدین هلال و امثال این ها، چه به عنوان نامزد ریاست جمهوری و چه به عنوان معاون نامزد ریاست جمهوری، نیاندازند. چنین کاری مسلماً به معنی آن است که رأی دهندگان بر روی همه شهدائی که بدست اینها کشته شده اند، دانسته یا ندانسته، پا میگذارند و حقی را که این شهدا بر آن ها دارند، نادیده میگیرند. اشرف غنی احتمالاً در جنگ ها و کشتار سهم مستقیم نداشته است، ولی با انتخاب دوستم به صفت معاون خویش کاری کرده است که تفکیک او از شخص اخیر الذکر و جنگ ها و کشتارهای وی غیرقابل امکان گردیده است!!

اگر در میان این ها کدام خلقی یا پرچمی یا جنایت کاری دیگری است، در مورد این ها هم از مردم همین خواهش را دارم. جای این ها گوشه زندان یا چوکی اعدام است؛ نه کرسی ریاست جمهوری یا معاونیت این کرسی! مردم باید کاری نکنند که فردا برخی ها بگویند: "خود کرده را نه دردی است و نه دوائی!!"